فقیهی، علی اصغر

(مقصود از این مقاله یک مرور کلی و اجمالی بر وضع مردم عادی شیعه در قرنهای چهارم و پنجم است که طبعا قسمتی از آن درباره روابط پیروان تسنن و تشیع در آن دو قرن خواهد بود و بسیاری از مطالب، با شهر بغداد مولد و موطن شریف رضی و بزرگترین شهرهای اسلام و مهمترین مرکز تمدن اسلامی در آن عصر ارتباط خواهد داشت).

یک نظر کلی

دو قرن چهارم و پنجم، حقا باید از درخشانترین قرنها در تاریخ تشیع به حساب آید، این دو قرن از بسیاری جهات با قرنهای قبل و بعد از خود، تفاوت دارد.صدها تن از علمای بزرگ در آن به وجود آمدند که نظائر بسیاری از آنان را در قرنهای دیگر، کمتر می‏توان یافت (1) ، کسانی همچون شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و شریف مرتضی و شریف رضی در آن عصر می‏زیستند؛کتب اربعه و صدها کتاب دیگر از امهات کتب شیعه و از همه مهمتر کتاب شریف نهج البلاغه در آن زمان تدوین یافت، علمای شیعه فرصت پیدا کردند تا درباره اثبات حقانیت اعتقادات خود با مخالفان، به بحث و مناظره بپردازند و فقه خود و مبانی استوار و غیر قابل انکار آن را به دیگر فرقه‏ها ارائه کنند و کتابهایی همانند انتصار شریف مرتضی و خلاف شیخ طوسی تألیف شد (2) ، فشارها و محدودیت‏هایی که بر شیعه وارد می‏آمد به نسبت زیادی تعدیل یافت، پیروان تشیع توانستند شعارهای خود را آزادانه برپا دارند.چند حکومت شیعی مذهب در اطراف سرزمینهای اسلامی تشکیل یافت، در شام (3) ، فشارها و محدودیت‏هایی که بر شیعه وارد می‏آمد به نسبت زیادی تعدیل یافت، پیروان تشیع توانستند شعارهای خود را آزادانه برپا دارند.چند حکومت شیعی مذهب در اطراف سرزمینهای اسلامی تشکیل یافت، در شام (4) ، آل حمدان در عراق و قسمت مهمی از ایران، آل بویه، در مصر و قسمتی دیگر از شمال آفریقا، فاطمی‏ها، و در نواحی دیگری نیز امرای شیعی مذهب دیگری فرمان راندند، از جمله در گیلان و مازندران سادات حسینی؛در شمال عراق حکام بنی عقیل و آل مزید که اغلب در فرمان آل بویه بوده‏اند.

در هر حال، آنچه در این مقال مورد نظر است، یک مرور اجمالی بر وضع شیعه در آن عصر می‏باشد، عصری که آثار گرانقدری مانند نهج البلاغه و کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار در آن به وجود آمد.

در آغاز سخن مناسب به نظر می‏رسد که نخست به وضع شیعه پیش از قرن چهارم مختصر اشاره‏ای بشود، تا تحولی که در قرن چهارم در وضع شیعه پدیدار گشت، بهتر معلوم گردد.درباره مصائبی که از طرف حکام جور بر پیروان تشیع وارد آمد و خونهای به ناحقی که از این بابت ریخته شد و کسانی از سادات علوی که در راه اظهار عقاید خود، شکنجه شدند یا به شهادت رسیدند، در کتب تاریخ به تفصیل ذکر شده و مخصوصا درباره قیامها و مجاهدات سادات علوی در عموم آثار مربوط به تاریخ اسلام بالاخص در کتاب مقاتل الطالبیین ابو الفرج اصفهانی مشروحا بیان گردیده است، در اینجا به تناسب مورد به ذکر خلاصه‏ای از نامه مفصل ابو بکر خوارزمی نویسنده معروف قرن چهارم که به جمعی از شیعه شهر نیشابور که مورد ستم محمد بن ابراهیم والی آن شهر(ظ، از طرف امرای سامانی)نوشته است مبادرت می‏شود، خوارزمی در آن نامه به شمه‏ای از مصائبی که از نخست بر اهل بیت پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و پیروانشان وارد آمده اشاره کرده و گفته است:

...وقتی ما، در فرائض و سنن پیروان امامان خود می‏باشیم، پس شایسته است که در رنج و محنت هم، از ایشان پیروی کنیم.

آن گاه خوارزمی پس از ذکر مصیبتی که به امیر المؤمنین علیه السّلام و فاطمه زهرا علیه السّلام وارد آمد، می‏گوید:امام حسن علیه السّلام مسموم شد، برادرش حسین علیه السّلام آشکارا به شهادت رسید، زید بن علی در کناسه(محله‏ای در کوفه)به دار آویخته شد، موسی بن جعفر علیه السّلام در زندان از جهان رفت و علی بن موسی علیه السّلام به دست مأمون مسموم گردید. ...برای شما همین مطلب کافی است که در جهان اسلام، شهری نیست جز اینکه شهیدی از آل‏ ابیطالب در آن مدفون است که در قتلشان امویان و عبّاسیان شرکت داشته‏اند.

حمیّت دینی، آنان را به سوی مرگ کشانید، زندگی در ذلت و سرافکندگی را زشت دانستند و با عزّت و سربلندی مردند، جامی از شربت مرگ را ننوشیدند جز اینکه شیعیان و دوستدارانشان نیز آن شربت را نوشیدند...بنی امیّه از خدا نمی‏ترسیدند و حشمت مردم را نگاه نمی‏داشتند؛بندگان خدا را برده خود کرده بودند و مال خدا را در دستهای خود می‏گردانیدند، خانه کعبه را ویران می‏ساختند و صحابه پیامبر را به بردگی خود می‏کشانیدند... معاویه، حجر بن عدی کندی و عمرو بن حمق خزاعی را پس از قسمهای مؤکّد و پیمانهای استوار به قتل رسانید و زیاد بن سمیّه هزاران تن از شیعیان کوفه و بصره را در زندان کشت.

خوارزمی، پس از اشاره به واقعه کربلا و ستمگریهای عبید اللّه زیاد و حجاج بن یوسف و ظلمی که از آل عباس بر اولاد علی علیه السّلام وارد آمد می‏گوید:

امامی از امامان هدایت، از جهان می‏رود، کسی به تشییع جنازه او نمی‏رود و مقبره او گچ‏کاری و تعمیر نمی‏شود، اما وقتی دلقک یا مسخره‏ای می‏میرد، عدول دار القضأ و قضات، جنازه او را تشییع می‏کنند و مجلس عزای او را فرماندهان و والیان آباد می‏سازند، دهریان و سوفسطاییان در میان ایشان ایمن و سالم زیست می‏کنند اما هر کس که او را شیعه بدانند، می‏کشند، و هر که نام علی بر فرزندش بگذارد، خونش را میریزند...شاعران قریش در زمان جاهلیت(یعنی شاعرانی که اسلام نیاورده بودند) اشعار در هجو امیر المؤمنین علیه السّلام و معارضه با اشعار مسلمانان سرودند، آن اشعار را ضبط کردند و اخبار آن گونه شاعران را تدوین نمودند، راویان شعر از قبیل واقدی و وهب بن منبّه و کلبی و شرقی بن قطامی و میثم بن عدی و دأب الکنانی، آن گونه شعرها را روایت کردند، اما یکی از شاعران شیعه از مناقب وصی پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بلکه درباره معجزات پیغمبر صلی اللّه علیه و آله سخن می‏گوید، زبانش را می‏برند و دیوانش را پاره‏پاره می‏کنند، همانگونه که با عبد اللّه بن عمار برقی رفتار شد و همانطور که قبر منصور بن زبرقان نمری نبش گردید...تا بدان حد که هارون پسر خیزران، (هارون الرشید)و متوکل، جز به کسی که به آل ابو طالب ناسزا گوید و به یاری نواصب برخیزد، مال و بخشش عطا نمی‏کردند.عمار یاسر در هنگام جنگ صفین گفته است:اگر این گروه (یاران معاویه)ما را بزنند تا نخلستانهای هجر (ناحیه‏ای در بحرین)برانند باز هم می‏دانیم که بر حقیم و آنها بر باطلند.

بنابراین، اگر مصیبت و رنجی به ما برسد، این چیزی است که ما به آن عادت داریم و اگر دولتی برای ما بازگردد.این چیزی است که به راستی انتظار آن را داشته و داریم، هنگام محنت باید شکیبا بود و هنگام نعمت سپاسگزار.در مدت هزار ماه(یعنی مدت خلافت بنی امیه)در منبرها به امیر المؤمنین علیه السّلام ناسزا گفتند، اما ما در وصی بودن او دچار شکست و تردید نشدیم و در مدت ده و اندی سال، پیامبری محمد صلّی اللّه علیه و اله را دروغ شمردند، امّا ما(یعنی مسلمانان واقعی)در امر نبوت، او را متهم نساختیم... علویان را از یک وعده خوراک منع می‏کنند در حالی که خراج مصر و اهواز و صدقات حرمین شریفین و حجاز به مصرف خنیاگران می‏رسد، اموال خالص و پاکیزه خراج به دلقکها و مهمانیهای مربوط به ختنه اطفال و به سگ‏بازان و بوزینه‏داران و...منحصر شده است.

رحمت خدا بر شما باد، بدانید بنی امیّه که در قرآن شجره ملعونه و پیروان طاغوت نامیده شده‏اند، برای از میان بردن فضائل وصی پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله کوشش‏

[به تصویر صفحه مراجعه شود]

کردند و کسانی را اجیر نمودند تا با جعل حدیث به پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله دروغ ببندند لیکن نتوانستند حتی یک حدیث از احادیث رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را از میان ببرند یا آیه‏ای از کتاب خدا را تحریف نمایند...

چه بگویم درباره، قومی که تربت حسین علیه السّلام را با گاوآهن، شخم زدند و زائران آن حضرت را نفی بلد کردند...

خوارزمی آن گاه به ذکر عیوب و رسوایی‏ها و کارهای زشت خلفای عباسی پرداخته و بعد از آن ستمگریها و قبایح اعمال بنی امیّه را نوشته و در دنبال آن گفته است که این معایب(یعنی بنی امیّه)با همه عظمت و کثرت آن و با زشتی و شنعتی که دارد، در جنب معایب بنی العباس، کوچک و اندک است، سپس گوید:

پس اگر تشیع در خراسان کساد شد، در حجاز و حرمین شریفین و شام و عراقین و جزیره (5) و دو شهر مرزی (6) و بلاد الجبل، رواج یافت و اگر وزیری یا امیری بر ما ستم کرد بر امیری که عزل شدنی نیست و بر قاضییی که همواره از روی عدل حکم می‏راند و بر داوری که رشوه نمی‏پذیرد و سند مطالبه نمی‏کند و شاهد نمی‏طلبد توکل می‏کنیم و او را«تعالی شأنه»می‏ستاییم که زادگاه ما را پاک و اصل ما را پاکیزه قرار داد و از او درخواست می‏کنیم ما را به خود وانگذارد و به مقتضای اعمالمان، به حساب ما نرسد و اینکه ما را از...

خوارزمی در اینجا، عیوبی را برای بسیاری از فرقه‏ها ذکر کرده و دور بودن از آن عیوب را از خداوند طلب کرده است... (7)

مراکز شیعه

در آن زمانها که اکثر مردم سرزمینهای اسلامی پیرو یکی از مذاهب تسنن بوده فرمانروایان نیز عموما سنی مذهب بوده‏اند، پیروان مذهب تشیع به طور پراکنده، می‏زیستند، اما مرکزهایی هم داشته‏اند که به اهمّ آنها، اشاره می‏شود.

از مراکز عمده شیعه قبل از قرن چهارم، قم بود که مردم آن از نخست دین اسلام یا مذهب تشیع را پذیرفتند.مردم آن شهر در آن هنگام که شیعه از طرف خلفای بنی العباس، سخت تحت فشار بودند، بدون تقیه و با صراحت عقاید خود را بیان می‏داشتند و مرتب مورد غضب خلفا و عمالشان قرار می‏گرفتند، حتی یکی دو بار از این رهگذر قتل عام نیز شدند که در کتاب تاریخ مذهبی قم شمه‏ای از آن آمده است. در قرن چهارم و پنجم در زمان فرمانروایی آل بویه به آن شهر توجه بسیاری شد، و در رسائل صاحب بن عباد نامه‏های متعددی در این باره، یافت می‏شود و مهمترین کتابی که در خصوص تاریخ قم تألیف شده به تشویق صاحب و به نام اوست.

دیگر شهر کاشان است که بنا بگفته یاقوت حموی تمام مردم آن شیعه امامی بوده‏اند، وی درباره شدت علاقه مردم کاشان نسبت به ظهور قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و اله مطلبی ذکر کرده است. (8)

دیگر، شهرکی در میان قم و ساوه به نام آوه که بگفته یاقوت مردم آن پیرو مذهب تشیع بوده‏اند امروز از شهرک آوه، قریه‏ای کوچک به همین نام و اطلالی بزرگ در بیرون قریه باقی است.

دیگر، شهرک تفرش در میان قم و اراک فعلی و ناحیه فراهان(از توابع اراک فعلی)و نیز شهر کرج (9) در نزدیکی اراک امروزی که اکنون به جای آن قریه کره‏رود قرار دارد، دیگر شهری در مازندران نزدیک ساری بنام ارم(به ضم همزه و سکون راء و به قولی به ضم همزه و فتح راء)که بنابر نوشته یاقوت حموی، مردم آن دارای مذهب تشیع بوده‏اند.

از مراکز عمده شیعه در قرن چهارم شهر بصره است که قبلا مرکز پیروان عثمان بود و بعدا به مرکز پیروان علی علیه السّلام بدل شد به طوری که بنابر نوشته ناصرخسرو، در قرن پنجم، سیزده مشهد به نام علی در آن وجود داشته است. (10)

در دو قرن چهارم و پنجم، عراق از بزرگترین مراکز شیعه بوده و گذشته از شهرهای نجف و کوفه و کربلا و حله، قسمت مهمی از مردم بغداد و قبائل اطراف عراق پیرو مذهب تشیع بوده‏اند به طوری که به تشیع عراقی مثل زده می‏شده است. (11)

دیگر در جزیرة العرب بنابر نوشته مقدسی، به جز مکه و چند ناحیه دیگر، بقیه مردم حجاز از مذاهب تشیع پیروی می‏کرده‏اند. (12)

دیگر در شام و فلسطین، مردم طبریه و نیمی از مردم نابلس و قدس و بیشتر اهل عمان (امان)شیعی مذهب بوده‏اند. (13)

گذشته از نواحی و شهرهایی که ذکر شد، در پاره‏ای از شهرهای بزرگ محله‏هایی به شیعه اختصاص داشته و نیز در عموم شهرها و نواحی اسلامی، جمعی از شیعه می‏زیسته‏اند.

از محله‏های معروف شیعه در ایران، محله مسلحگاه ری و در عراق محله کرخ و باب الطاق در بغداد است محله‏ای در قزوین نیز مخصوص شیعه بوده است.در مقابل در بعضی از شهرهای شیعه، محله‏ای به اهل تسنن اختصاص داشته است، از جمله در کوفه، محله کناسه (14) ، در بغداد نیز محله‏های باب البصره و باب الشعیر و سوق الطعام که نسبت به مذهب تسنن، سخت تعصب می‏ورزیده‏اند.

رواج بیان عقاید شیعه و ذکر مناقب اهل بیت

قبل از قرن چهارم، کمتر کسی از شیعه یارای تصریح عقاید خود را داشت مگر اینکه از جان بگذرد.

داستان ابن سکیت مؤید این معنی می‏باشد، وی به عبد اللّه معتز و ابراهیم مؤید پسران متوکل عباسی درس می‏داد، روزی متوکل به او گفت پسران مرا بیشتر دوست داری یا حسن و حسین علیه السّلام را؟ابن سکیت در پاسخ گفت من قنبر-غلام امیر المؤمنین علی- را از پسران تو بیشتر دوست دارم، متوکل دستور داد شکمکش را پاره کردند و به قولی زبانش را از قفا بیرون کشیدند (15) یا داستان کاروانی که از قم به اصفهان رفت و یکی از افراد کاروان بی‏پروا سخنی گفت که نتیجه آن کشته شدن گروهی از افراد کاروان بود.

از قرن چهارم ببعد به خصوص از شروع نیمه دوم قرن مزبور که امرای دیلمی اختیارات خلیفه را از او سلب کردند و بغداد را مرکز فرمانروایی خود قرار دادند این فشار و محدودیت به نسبت زیادی از میان رفت و جز در مواردی که اغلب با تحریک فرمانروایان مناقشات و خصومتهایی میان سنی و شیعه رخ می‏داد و به اجمالی از آن اشاره خواهد شد، در سایر اوقات در اظهار عقاید شیعه تقریبا مانعی وجود نداشت، احتجاجات شیخ صدوق با پیروان آئین‏ها و نحله‏های گوناگون که خود در کتاب اکمال الدین یا کمال الدین ذکر کرده و نیز مباحثات شیخ مفید و دیگر علمای آن عصر، معروف است.

جمعی از شیعیان به طرق مختلف در معرفی شیعه و ذکر مناقب اهل بیت اطهار علیه السّلام کوشش می‏کردند و از این رهگذر دچار رنجها و شکنجه‏های دلخراش هم می‏شدند. از جمله گروهی بنام مناقبی یا مناقب‏خوان در کوچه بازار شهرهای سنی‏نشین، حرکت می‏کردند و اشعاری در مدح و منقبت اهل بیت ائمه اطهار می‏خواندند، از سیاق سخن ابو بکر خوارزمی که جلوتر به آن اشاره شد، معلوم می‏گردد که گروه مناقب‏خوان در قرن سوم و چهارم وجود داشته‏اند. (16) و نیز سخن شیخ عبد الجلیل رازی بر این امر دلالت دارد که آنان در قرن پنجم و ششم هم بوده‏اند و هر دو نویسنده تصریح کرده‏اند که گاهی فرمانروایان ستمگر زبان مناقب‏خوانان را میبریدند، از جمله کسانی که زبانشان بریده شد، ابو طالب مناقبی بود. (17)

جمعی دیگر، خود را به دیوانگی می‏زدند، لباسهای ژنده و پاره می‏پوشیدند و ریششان را میتراشیدند(که این امر در آن زمان برخلاف معمول بود)و در فضائل و مناقب اهل بیت علیه السّلام سخن می‏گفتند و مردم به گمان اینکه دیوانه‏اند، متعرضشان نمیشدند، نیازمندی‏های این افراد را، شیعیان برطرف می‏ساختند.

بعضی دیگر از خاک ضریح مطهر امام حسین علیه السّلام سبحه-تسبیح-و لوحه-مهر-تهیه می‏کردند و به عنوان هدیه به شیعیان می‏دادند. (18)

کسان دیگری هم بودند که چون آب می‏نوشیدند، بر یزید لعنت می‏کردند از جمله صاحب بن عبّاد هر گاه آب یخ می‏نوشید می‏گفت:اللهم جدّد اللعن علی یزید. (19)

آشکار شدن شعارهای شیعه

مقصود از شعار در اینجا، اموری است که انجام آن از مختصات پیروان مذهب تشیع است نه اینکه صرفا رسمی و علامتی برای شیعه بوده باشد، مثلا جمله«حی علی خیر العمل»که ذکر آن در اذان به عقیده شیعه یکی از سنت‏های زمان پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله است و هیچ دلیلی در نسخ آن یافته نشده (20) این جمله یکی از شعارهای عمده شیعه است و در هر شهر و محله‏ای که در آن اذان گفته شود، معلوم می‏گردد که اهل آن شهر و محله، شیعه هستند.

در هر حال، شعارهای شیعه چه در زمان ائمه اطهار و چه در زمان‏های بعد اجرا میشده اما در مواقعی که حکام جور، بر شیعه سخت می‏گرفتند، در نهانی انجام می‏یافته است.

در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم، شعارهای مزبور، کم و بیش علنی شد و از این بابت تعارضهایی پیش آمد که بعدا مورد سخن قرار خواهد گرفت.اینک چند شعار که در آن عصر آشکارا اجرا می‏شد:

(1)جمله حی علی خیر العمل در اذان

بدون تردید نماز، مهمترین اعمال است پس ذکر این جمله در اذان بسیار مناسب است و به همانگونه که اشاره شد، جمله مزبور در زمان پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله هم در اذان گفته می‏شد و دلیلی بر نسخ آن وجود ندارد.

بنابراین، شیعه در اینکه جمله مزبور را جزوی از اذان و اقامه قرار می‏دهند به راه صواب می‏روند و به سنت و سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و اله عمل می‏کنند، و چون فرقه‏های دیگر اسلام، آن را منع می‏نمایند، انجام آن به شیعه اختصاص یافته است و به صورت شعار درآمده به طوری که چون یکی از فرمانروایان شیعی مذهب، ناحیه‏ای یا شهری‏ را به دست می‏آورد، دستور می‏داد مؤذنان جمله مزبور را در مأذنه‏ها بگویند.

قبل از قرن چهارم، نویسنده این سطور موردی را نیافت که جمله حی علی خیر العمل آشکارا در مأذنه‏ها گفته شده باشد، به احتمال قوی در شهرهایی امثال قم و کاشان که به شیعه اختصاص داشته، آشکارا گفته می‏شده است، اما در قرنهای چهارم و پنجم، ذکر آن در ضمن اذان در مأذنه‏ها در موارد متعددی و در نواحی متعددی علنی گردید.در محله قطیعه (کاظمیه)و در محله کرخ و در مسجد براثا آن جمله در اذان علنی گفته می‏شد. (21) قاضی تنوخی از قول ابو الفرج اصفهانی گفته است که مؤذنی در مسجد قطیعه، در اذان حی علی خیر العمل می‏گفت (22) و در سال 448 در اوائل حکومت سلجوقی، از ذکر آن در اذان جلوگیری شد (23) و طغرل سلجوقی مردم محله کرخ را نیز مجبور کرد به جای حی علی خیر العمل، در اذان صبح الصلوة خیر من النوم بگویند. (24)

در ربیع الاخر سال 359 که فاطمیهای اسماعیلی تازه سرزمین مصر را متصرف شده و شهر قاهره را بنا نموده بودند، مؤذنان در اذان حی علی خیر العمل گفتند و این امر استمرار یافت. (25)

و در سال 360 جعفر بن فلاح والی دمشق از طرف المعزلدین اللّه عبیدی(فاطمی)به گفتن آن جمله در اذان در دمشق فرمان داد. (26)

(2)شهادت به ولایت علی علیه السّلام در ضمن اذان

در آثار و تألیفات فریقین از قبیل کتب اربعه و و صحاح ستة و مؤلفات دیگر مورد اعتماد شیعه و سنی، اخبار و روایاتی است که بر ولایت علی علیه السّلام دلالت می‏کند یا آن را تأیید می‏نماید و در هر حال اعتقاد به ولایت آن حضرت جزوی از ایمان به حساب می‏آید، بنابراین ذکر جمله اشهد ان علیا ولی اللّه در ضمن اذان راه اسلام است و همان راهی است که صحابه بزرگ پیامبر صلّی اللّه علیه و اله مانند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد و عمار یاسر و دیگران از آن راه رفته‏اند با توجه به اینکه شیعه، جمله مزبور را جزوی از اذان نمی‏داند و آن را بعد از شهادت به یگانگی خدا و پیامبری محمد صلّی اللّه علیه و اله به قصد قربت و برای تیمن و تبرک می‏گوید.

بدون تردید شیعه از ابتدا، شهادت به ولایت علی علیه السّلام و تصریح به آن را یکی از عمده‏ترین شعارهای خود قرار می‏داده است، اما آیا فرصتی پیش آمده است در مأذنه‏ها هم به طور آشکار در ضمن اذان گفته شده باشد، راقم این سطور مطلبی نیافته است و اما در قرن چهارم، قاضی تنوخی گفته است که مؤذنی در محله قطیعه بغداد(کاظمیه) شهادت به ولایت علی علیه السّلام را در اذان می‏گفته است. (27) و این امر تا اوایل قرن پنجم جریان داشته است زیرا ابن الجوزی در ضمن وقایع سال 420 هجری پس از ذکر وقایعی که در مسجد براثا رخ داد می‏گوید:

خلیفه خطیبی به نام ابو منصور برای آن مسجد معین کرد و او در منبر در پایان سخن خود گفت:خداوندا مسلمانان و هر کس را که علی را مولای خود می‏داند بیامرز. (28)

(3)عزاداری برای امام حسین علیه السّلام

عزاداری برای امام حسین علیه السّلام به صور مختلف یکی از شعارهای بارز شیعه است که از بعد از واقعه کربلا تا امروز برپا می‏شده است.

قبل از قرن چهارم، در زمان ائمه اطهار علیه السّلام خواصّ شیعه در روز عاشورا به حضور امام می‏رسیدند و به یاد واقعه کربلا به سوگواری می‏نشستند و شعرا اشعاری را که درباره آن روز انشاء کرده بودند، انشا می‏کردند، بعد از زمان ائمه هم عزاداری شیعه به طور پنهانی انجام می‏یافت لیکن اشعاری که در آنها به واقعه کربلا تصریح یا اشاره شده بود، آشکارا خوانده نمی‏شد.

از شروع قرن چهارم به تدریج انواعی از عزاداری برای واقعه کربلا علنی شد که در اینجا چند نوع از آن به طور اختصار ذکر می‏شود:

الف-نوحه‏گری

در قرن چهارم کسانی بودند که کارشان نوحه‏گری بر امام حسین علیه السّلام و ذکر مصائبی بود که بر آن حضرت و اصحاب او وارد آمده بود.

اشعاری که نوحه‏گرها می‏خواندند، فقط مشتمل بر مصائبی بود که بر امام حسین و اهل بیت و اصحاب آن حضرت وارد آمده بود و در آنها هیچ تعرضی به سلف نمی‏شد، معهذا ابو محمد بربهاری از علمای معروف حنبلی و از بنیان‏گذاران نخستین مذهب وهابی (29) ، دستور کشتن آنان را می‏داد و در آن وقت کسی از ترس حنابله(یاران بربهاری)جرأت نوحه‏خوانی را به طور علنی نداشت. (30) لکن در اواسط قرن چهارم، که خود بربهاری و قدرتش از میان رفته بود، نوحه‏گرها در نوحه‏گری آزاد بودند، تنوخی که خود در آن عصر می‏زیسته از نوحه‏گری به نام ابن صدوق نام برده و داستانی درباره او نقل کرده است.

ب-رواج سرودن شعر درباره واقعه کربلا

از هنگامی که واقعه کربلا به وقوع پیوست، شعرا درباره آن اشعار بسیاری سرودند و این امر تا امروز ادامه دارد، در قرن چهارم و پنجم سرودن شعر در این باره بسیار وسعت یافته به طوری که نویسنده کتاب نفیس ادب الطف، مجلد دوم کتاب خود را به ذکر شاعران این دو قرن و نمونه‏ای از اشعارشان اختصاص داده و نام ده‏ها شاعر را ذکر کرده است.در آثار همان زمان نیز به شرح حال و نمونه اشعار جمعی از آنان پرداخته شده است در رسائل بدیع الزمان همدانی(م:393 ق) قصیده‏ای آمده است که در آن، به نیزه کردن سر مطهر امام حسین علیه السّلام و زدن چوب به لب و دندان آن حضرت علیه السّلام و دیگر ستمگریهای بنی امیّه یاد شده است (31)

ثعالبی از شاعری دیگر بنام ابو بکر خالدی، قصیده‏ای مربوط به واقعه کربلا ذکر کرده است. (32)

ابو عبد اللّه مرزبانی از نویسندگان و ادیبان قرن چهارم نیز نام چند تن از این گونه شاعران و نمونه‏هایی از اشعار آنان را ذکر نموده است. (33)

[به تصویر صفحه مراجعه شود]

ج-سوگواری در روز عاشورا

همانطور که گفته شد، قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین علیه السّلام علنی نبود و نهانی در خانه‏ها انجام می‏گرفت، اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکارا و در کوچه و بازار انجام می‏یافت. عموم مورخان اسلامی مخصوصا مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته‏اند از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران در ضمن ذکر وقایع سال 352 و سالهای بعد از آن کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته‏اند.از جمله ابن الجوزی گفته است که:

در سال 352 معز الدوله دیلمی دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند، در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه‏پزها هریسه نپختند، مردم آب ننوشیدند، در بازارها خیمه به پا کردند، و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سر و روی خود می‏زدند و بر حسین علیه السّلام ندبه می‏کردند. (34)

و بقول همدانی در این روز، زنان موی پریشان در حالی که(به رسم عزاداری) صورتهای خود را سیاه کرده بودند، در کوچه‏ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین علیه السّلام سیلی به صورت خود می‏زدند، (35) و بنابر گفته یافعی این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری شد، (36) و ابن کثیر در ضمن وقایع سال 352 گفته است که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.

از سال 352 تا اواسط قرن پنجم که آل بویه از میان رفتند، در بیشتر سالها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می‏یافت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می‏گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می‏انداختند. (37)

از نوشته ابن اثیر چنین بر می‏آید که در ضمن مراسم عاشورا، شبیه واقعه کربلا را نیز نشان می‏دادند:وی در ضمن وقایع سال 353 گوید که مردم محله سوق الطعام(در بغداد)که پیرو تسنن بودند، زنی را بر شتری نشاندند و او را عایشه نامیدند یکی خود را طلحه نامید و دیگری خویشتن را زبیر نامید و این گروه با گروهی دیگر به قتال پرداختند و گفتند با اصحاب علی بن ابی طالب علیه السّلام نبرد می‏کنیم. (38)

همانطور که خواهیم گفت، اهل تسنن در مراسم شیعه با آنان معارضه می‏کردند و بنابر این به احتمال قوی، شیعه شبیه واقعه کربلا را نشان می‏دادند و اهل تسنن، در مقام معارضه، جنگ جمل را ارائه می‏کرده‏اند.

-در همین سالها که فاطمیه اسماعیلیه تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می‏یافت، بنابر نوشته مقریزی در روز عاشورای سال 363 جمعی از شیعه مطابق معمول خود-از این جمله معلوم می‏شود که مراسم مزبور در سالهای قبل نیز معمول بوده است-به مشهد کلثوم و نفیسه-از فرزندان امام حسن علیه السّلام که مرقد او هنوز هم در قاهره زیارتگاه است-رفتند و در آن دو مکان شروع به نوحه‏گری و گریه بر امام حسین علیه السّلام نمودند، در بازار ظرفهای آب سقایان را شکستند و مشکهای آب را پاره نمودند، مراسم عاشورا در زمان فاطمی‏ها هر سال بر پا می‏شد، بازارها را می‏بستند و مردم دسته جمعی در حالی که همه با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می‏خواندند و نوحه‏گری می‏کردند، به مسجد جامع قاهره می‏رفتند. (39)

ابو المحاسن در ضمن وقایع سال 366 گوید:

در عاشورای این سال در مصر بر امام حسین علیه السّلام عزاداری شد و این امر سالها انجام می‏یافت. (40)

مقریزی در ضمن وقایع سال 396 گفته است در عاشورای این سال در قاهره مطابق معمول، بازارها را بستند و نوحه‏کنان به طرف مسجد حرکت کردند. (41)

د-برپا داشتن مراسم عید غدیر خم

دیگر از شعارهای شیعه که در قرن چهارم آشکار و معمول گردید جشن و سرور در روز هیجدهم ذیحجّه به مناسبت تقارن این روز با روز غدیر خم بود، مسلما پیش از قرن چهارم نیز، شیعه روز عید غدیر را گرامی می‏داشته‏اند ولی ظاهرا مراسمی به طور آشکار انجام نمی‏یافته است.در اواسط قرن چهارم در همان سالی که انجام مراسمی به عنوان عزاداری برای شهیدان کربلا، علنی و معمول‏ گردید یعنی سال 352 برپاداشتن جشن و چراغانی در شب و روز هیجدهم ذی الحجّة به مناسبت مقارن بودن با قضیه غدیر خم، آغاز شد و سالها ادامه یافت.

همدانی در ضمن وقایع سال 352 گفته است در شب پنجشنبه هیجدهم ذیحجّه که شیعه آن را غدیر خم می‏نامند، در بازار آتش افروختند(آتش بازی کردند)در آن شب، به همان گونه که در شبهای عید مرسوم است، دکانها تا صبح باز بود، نوبت‏چیان طبل و شیپور می‏نواختند، بامدادان، شیعه به مقابر قریش (42) رفتند و نماز عید به جا آوردند. (43)

ابن الجوزی گفته است معز الدوله دستور داد، مردم روز غدیر، برخلاف روز عاشورا که در اندوه ماتم به سر می‏بردند، سرور شادمانی ابراز دارند، خیمه‏ها به پا کنند و آنها را بیارایند، در شب این روز در محل شرطه آتش افروختند و طبل و شیپور نواختند، بامدادان شتری قربانی کردند و به زیارت مقابر قریش رفتند. (44)

باز ابن الجوزی در ضمن وقایع سال 389 گفته است که شیعه در محله کرخ و باب الطاق (دو محله مرکز شیعه در بغداد)به عادت جاری خود در روز عید غدیر، خیمه‏های بزرگ برپا داشتند و جامه‏ها و پارچه‏های زیبا بر آن آویختند و اظهار سرور کردند، در شب عید آتش افروختند و بامداد، شتر نحر کردند. (45)

ح-زیارت اعتاب مقدسه

از زمان پیش آمدن واقعه مؤلمه کربلا، شیعه به سوگ نشست و هیچگاه این مصیبت عظیم را از یاد نبرد و به یاد شهیدان کربلا همواره زیارت مرقدهای مطهر آنان و دیگر اماکن متبرّکه را وجهه نظر و همّت خود قرار می‏داد.

پیش از قرن چهارم، برای زائران مرقد مطهر امام حسین علیه السّلام مزاحمتهای گوناگون وجود داشت، حتی متوکل عباسی همانطور که معروف است و در کتب تاریخ ثبت شده و در نامه ابو بکر خوارزمی که جلوتر قسمتهایی از آن نقل شد، بدان اشاره گردیده است، برای اینکه هیچکس به قبر امام حسین علیه السّلام دست نیابد دستور داد اطراف آن را شخم زدند و آب بر آن بستند، اما این عمل در عزم راسخ شیعه سستی و خللی ایجاد نکرد، نه محل قبر محو شد و نه شیعه از رفتن به زیارت با همه مشقتها و خطرات، دست برداشت و در آن زمان هم از نقاط دوردست به عزم زیارت مشاهد متبرکه بار سفر می‏بستند چنانکه در اواخر قرن سوم هجری عبد اللّه بن جعفر بن الحسین شیخ القمیین برای زیارت امیر المؤمنین علی علیه السّلام از قم رهسپار کوفه (نجف)شد. (46)

در اوایل قرن چهارم که بربهاری عالم معروف حنبلی و از پیشقدمان عقاید و افکاری که بعدا به عقاید وهابی معروف شد قدرت و نفوذ داشت، رفتن به زیارت کربلا و دیگر مشاهد بسیار دشوار بود زیرا بربهاری به اتباع خود دستور داده بود، جلو کسانی که زیارت می‏روند بگیرند و زوار را به قتل رسانند، باز هم این خشونت‏ها در عزم زوار خللی ایجاد نکرد و در رفتن به زیارت کربلا، وقفه‏ای پیدا نشد و هنگام زیارت، بیشتر در شب نیمه شعبان بود.

پس از برطرف شدن قدرت بربهاری، بسیاری از مشکلاتی که در راه تشرف به زیارت کربلا وجود داشت از میان رفت، به خصوص در نیمه دوم قرن چهارم و تا حدی در نیمه اول قرن پنجم که زمان فرمانروائی آل بویه بود، زیارت، جز در موارد استثنائی (47) با کمال آسانی انجام می‏یافت حتی گاهی در بغداد از کسانی که به قصد زیارت نجف و کربلا از اطراف می‏آمدند پذیرایی می‏کردند و وسیله آسایش برای آنان فراهم می‏نمودند و خیمه‏هایی برمی‏افراشتند تا زوار در آنها به استراحت بپردازند. (48)

همانطور که قبلا گفته شده است، شیعیان عراق، در نیمه شعبان به زیارت کربلا می‏رفتند و شیعه محله کرخ در بغداد، هنگام رفتن به زیارت در نیمه شعبان، منجنیق‏های مخصوصی(تختهایی محمل مانند)با خود حرکت می‏دادند. (49)

و-شعار سفید

به روایتی، پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله در یکی از جنگها برای امیر المؤمنین علی علیه السّلام رایتی به رنگ سفید (50) و به روایت دیگری پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله در جنگ حنین برای عمویش عباس رایتی به رنگ سیاه بست، (51) از این روی آل علی علیه السّلام و پیروانشان، رنگ سفید (52) و آل عباس رنگ سیاه را شعار خود قرار دادند.

در قرنهای چهارم و پنجم و ششم، رنگ سفید، شعار شیعه بوده است، گذشته از شیعه امامی، زیدی مذهبان و فاطمیه اسماعیلیه مصر، نیز شعار سفید داشته‏اند، ابن سکّره از شاعران قرن چهارم در ضمن ابیاتی به شعار سفید مردم چند شهر از شهرهای شیعه، اشاره کرده است؛ (53) و نیز شیخ عبد الجلیل قزوینی گفته است که زیدیه در بعضی از فروع، مذهب ابو حنیفه دارند مگر به دو سه مسأله فقهی که با شیعه باشند، چون خیر العمل(گفتن حی علی خیر العمل)و دست از نماز فروگذاشتن و علم سپید داشتن.وی در جای دیگر از کتاب خود المعز لدین اللّه فاطمی، پس از آنکه مصر را فتح کرد، از خواندن خطبه به نام بنی العباس و پوشیدن جامه سیاه که شعار عباسیان بود جلوگیری کرد و خطبا لباس سفید(که شعار شیعه بود)پوشیدند. (54)

روابط اهل تسنن و شیعه

آن طور که در بررسی روابط سنی و شیعه معلوم می‏شود، پیروان آن دو فرقه از ابتدای امر با همدیگر می‏زیستند و مشاجره و اختلافی از نظر عقیده که منجر به زد و خورد و جدل شده باشد تقریبا وجود نداشته است، ملاحظه می‏شود که در فتوح اسلامی، فریقین و بزرگانشان بدون هیچ تفاوتی شرکت داشته‏اند و اما اینکه در طول تاریخ اسلام به موارد متعددی از نزاع سنی و شیعه و زد و خوردها و حتی کشتارهایی برخورد می‏شود، معلول عواملی غیر از موضوعهای اعتقادی است که از دو مورد آن به طور اجمال سخن گفته خواهد شد:

اقدامات خلفا و فرمانروایان برای ایجاد اختلاف

مضمون جمله معروف اختلاف بینداز و حکومت کن، گویا در این امر تردیدی نباشد که اختلاف و حتی جدایی میان پیروان مذاهب تسنن و تشیع را حکام جور با لطایف الحیل و اغلب من غیر مستقیم، به وجود می‏آورده‏اند و به آن دامن می‏زده‏اند تا میان این دو قشر عظیم اسلامی خصومت به وجود بیاورند و از گرد آمدن آنها برای مبارزه با ستمگری‏های آنان آسوده خاطر گردند.

وگرنه مردم عادی، چه سنی و چه شیعه با یکدیگر اختلافی و خصومتی که به زد و خورد و حتی کشتار همدیگر منجر شود نداشته‏اند.

نخستین فرمانروایی که با ترفندهای گوناگون، میان مسلمانان جدایی افکند و تخم دشمنی در میان آنان پراکند، معاویه بن ابی سفیان بود، قبل از معاویه نیز اختلافاتی به صورتهای گوناگون، ایجاد شده بود لیکن نحوه آن اختلافات با اختلافاتی که معاویه به اصطلاح امروزی با برنامه‏ریزی‏های دقیق به وجود آورد، به کلی متفاوت بود.

او برخلاف روح اسلام که همه مسلمانان را از هر نژاد و رنگ برادر خوانده و ملاک برتری نزد خدا را فقط تقوی قرار داده، میان عرب و عجم جدایی انداخت و عربها را وادار ساخت تا به انواع مختلف، عجم‏ها را تحقیر کنند و آنان را عبید بنامند و کارهای دیگری از این قبیل که در کتب تاریخ به تفصیل ذکر شده است، معاویه با این اعمال حیله گرانه خود، مردم شام را در مقابل شیعه از یک طرف و در مقابل اقوام غیر عرب از طرف دیگر برمی‏انگیخت بسیاری از اهل شام هم در آن وقت، مردمی بودند بی‏اطلاع و جاهل و طبعا زودباور که به آسانی سخنی را می‏پذیرفتند و در آن مبالغه و تعصب به کار می‏بردند. (55)

از سوی دیگر، معاویه و خلف او یزید و بعدا دیگر بنی امیه(به استثنای عمر بن عبد العزیز)، سخت به آزار و شکنجه شیعه می‏پرداختند؛پیشوایان و بزرگان شیعه را به شهادت می‏رسانیدند، روز عاشورا را که مهمترین روز سوگواری شیعه است، عید می‏گرفتند و لباس نو می‏پوشیدند و جشن و سرور برپا می‏کردند، و از هیچ توهین و تهمتی نسبت به شیعه فروگذار نمی‏کردند، شیعه نیز ساکت نمی‏نشستند و به صور مختلف با بنی امیّه به مبارزه برخاستند و اگر یارای مبارزه علنی نداشتند، در خفا برای برانداختن بنی امیّه فعالیّت می‏کردند، تا سرانجام امویان را از میان بردند، امّا بی‏آنکه شیعه بخواهد بنی العبّاس روی کار آمدند، شیعه معتقد بود که خلافت حق آل علی علیه السّلام است و بنی العباس مانند بنی امیّه، به ناحق آن را در دست گرفته‏اند و به قول نویسنده تاریخ قدیم بخارا چون آل عبّاس خلافت را در دست گرفتند، شیعه آل علی علیه السّلام از خلافت آنان خرسند نبودند و می‏گفتند:

ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی‏باید، فرزندان پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله باید که خلیفه پیغامبر باشند. (56)

دشمنی و ستمی که عباسیان با آل علی علیه السّلام و پیروانشان روا می‏داشتند، از دشمنی و ستم امویان کمتر نبود بلکه افزون بود، اینان نیز مردم را برای آزار رساندن شیعه و دشمنی با آنان تحریک و ترغیب می‏کردند، در آنوقت که بیشتر ساکنان سرزمینهای اسلامی پیرو مذهب تسنن بودند، و غالب آنها از عقاید و فقه و حدیث شیعه آگاهی نداشتند و پیشوایان شیعه را نمی‏شناختند، با تلقینات نادرستی که به آنها شده بود و با اعمالی که از عمال بنی العباس می‏دیدند، گاهی پاره‏ای از آنها، به دشمنی با شیعه برمی‏خواستند و به آزار آنان می‏پرداختند و نسبت به اموری که از نظر شیعه مقدس و محترم بود، اهانت می‏کردند.

تحریکات قصه‏گویان و قوالان و پاره‏ای از نویسندگان

گذشته از واعظان که غالبا از معلومات کافی و عمیقی برخوردار بودند، افراد دیگری بودند که برای مردم عادی و عامی سخن می‏گفتند و مردم برای شنیدن سخنان آنها علاقه وافری داشتند، از جمله این افراد، قصه‏خوانان یا قصه‏گویان بودند که در مساجد یا کنار کوچه‏ها بر روی کرسی می‏نشستند و به عنوان موعظه برای مردم سخن می‏گفتند، این افراد دارای معلومات کافی نبودند و از دروغ‏گویی و جعل حدیث هم باکی نداشتند، بیانشان رسا و فصیح و سخنانشان مسجع بود و آوازی دلنشین داشتند، و چون مستمعین آنها عوام الناس بودند برای جلب توجه ایشان تدابیری به کار می‏بردند، چهره خود را با روغن زیتون و سیاه دانه یا زیره، بخور می‏دادند تا زرد شود(برای اینکه مردم ایشان را شب‏زنده‏دار و ریاضت‏کش بدانند)بعضی از آنها چیزهایی همراه داشتند که چون می‏بوییدند، اشک از چشمانشان جاری می‏شد، بعضی از قصه‏خوانان از روی وجد و عشق جامه‏های خود را می‏دریدند. (57) بنابر گفته جاحظ، قصه‏گو باید ریشی انبوه و سفید داشته باشد، صدای رسا و خوب از حلقوم او برآید با هیئتی زیبا و پاکیرزه و اشکی در آستین. (58)

قصه‏خوانان در مواردی کنار کوچه و بازار می‏نشستند و مردم را به فتنه‏گری و آشوب و دشمنی با یکدیگر، سوق می‏دادند، این فتنه‏گری گاهی چنان شدت می‏یافت که از طرف فرمانروایان دستور منع قصه‏خوانی‏

[به تصویر صفحه مراجعه شود]

داده می‏شد، یکی از آن موارد در سال 279 بود که قصه‏خوانان و منجمان(مدعیان پیشگویی از روی ستارگان)و فال بینان از نشستن در راهها و در مسجد جامع منع شدند، (59) مورد دیگر در سال 367، که نزاع مداوم میان سنی و شیعه و شیوع فتنه و فساد، بغداد را به تباهی کشیده بود، عضد الدوله دیلمی، آن اوضاع را در اثر فتنه‏انگیزی قصه‏خوانان دانست و دستور داد، منادیان ندا در دهند که هیچکس در کنار کوچه‏ها و در مسجد جامع به قصه‏خوانی نپردازند و اینکه هر کس از این دستور سرپیچی کند، خونش هدر است. (60) ظاهرا به علت فتنه‏گری‏های قصه‏خوانان بوده است که اخباری در مذمت آنها وارد شده است (61) معلوم است که قصه‏خوانی از صدر اسلام وجود داشته و از قدیمترین قصه‏خوانان اسود بن سریع است که خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله را نیز درک کرده بود، وی پس از بنای مسجد بصره نخستین کسی است که در آن به قصه‏خوانی پرداخت (62) و جاحظ از قدیمترین نویسندگان و ادبای عرب فصلی از کتاب معروف خود، البیان و التبیین، را به این طبقه اختصاص داده است.

قوّالان با قصه‏گویان تفاوتی نداشته‏اند، جز اینکه گویا از معلومات کمتری برخوردار بوده‏اند، در ضمن سخن گفتن هم جا به جا آواز می‏خوانده‏اند، از قوالان قرن چهارم مردی معروف به عین الزمان بوده که سخنان او مورد اعتماد نبوده است. (63)

باید دانست که قوالان مذکور با قول و غزل‏خوانان صوفیه که در کتاب اسرار التوحید و دیگر آثار صوفیه از آنها نام برده شده، به کلی تفاوت دارند.

از عوامل دیگری کگه موجب اختلاف و نزاع میان سنی و شیعه می‏گردید، کتابها و رساله‏هایی بود که باعث دشمنی و نزاع میان طرفین می‏گشت، یکی از معروفترین این گونه کتابها کتاب عثمانیه جاحظ است که به احتمالی، قصه‏خوانان و قوالان مطالب تحریک‏آمیز آن کتاب و نظائر آن را با بیانی بلیغ و مؤثر و محرک برای مردم عامی نقل می‏کرده‏اند و آنها را به جان یکدیگر می‏انداخته‏اند.

در قرن چهارم و پنجم

در قرن چهارم و پنجم، به خصوص در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم، رفتار اهل تسنن و تشیع نسبت به یکدیگر و روابط آنها با یکدیگر، در مقایسه با زمانهای قبل و بعد از آن دو قرن به کلی متفاوت بود، درست است که در این دو قرن نیز اختلافاتی میان سنی و شیعه وجود داشت که گاهی به زد و خورد هم منجر می‏شد اما با شرایطی که وجود داشت، و با کم شدن عواملی که موجب اختلاف می‏گردید، در بیشتر مواقع، روابط دوستانه بود و در مواردی که زد و خورد به میان می‏آمد، به موجب تعصّبات محله‏ای و قومی بود، همچنین در آن اوقات که شیعه آشکارا شعائر مذهبی خود را انجام می‏دادند، اهل تسنن همانطور که گفته خواهد شد، معارضه به مثل می‏کردند و اگر از این رهگذر زد و خوردی پیش می‏آمد، جنبه مذهبی نداشت و مربوط به دسته‏بندیهای محلی بود.

رقابت اهل تسنن با شیعه در انجام شعارهای مذهبی

گفته شد که از نیمه دوّم قرن چهارم، شیعه به طور علنی در روز عاشورا بر امام حسین علیه السّلام و اصحاب آن حضرت سوگواری می‏کردند و دسته جمعی در کوچه و بازار به شیون و ندبه می‏پرداختند، و بیشتر از همه اهالی محله کرخ و بغداد به این امر اقدام می‏نمودند.

اهل سنت در مقام رقابت، نخست در همان روز عاشورا دسته جمعی به راهی مخالف راه شیعه حرکت می‏کردند و طبعا دو دسته به هم می‏رسیدند و اغلب به زد و خورد می‏انجامید؛همان‏طور که قبلا گفته شد آنها گاهی در مقابل واقعه عاشورا، شبیه جنگ جمل را نشان می‏دادند بدین صورت که زنی را سوار شتر می‏کردند و او را عائشه می‏نامیدند، یک نفر خود را طلحه می‏نامید و دیگری زبیر و می‏گفتند ما با اصحاب علی علیه السّلام قتال می‏کنیم. (64)

بعد از مدتی، به نوع دیگری شروع به رقابت کردند بدین توضیح که گفتند به همان‏گونه که روز دهم محرم روز شهادت حسین علیه السّلام است، روز دوازدهم محرم هم روز قتل مصعب بن زبیر است، بنابراین آنها نیز در آن روز بر مصعب ماتم به پا می‏داشتند و به زیارت قبر او می‏رفتند. (65)

در مورد جشن و سرور شیعه و در روز هیجدهم ذیحجه به مناسبت روز غدیر خم، جمعی از اهل تسنن، در مقام معارضه با شیعه برخاستند و گفتند که روز بیست و ششم ذیحجه نیز روز داخل شدن پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و ابو بکر به غار ثور است و در آن روز جشن و سرور به پا می‏داشتند نخستین سالی که آنها اقدام به این معارضه کردند سال 389 بود. (66)

ابن کثیر حنبلی در ضمن شرح معارضه مذکور گفته است:

این سخن از روی نادانی بوده است زیرا رفتن پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و ابو بکر به غار ثور است در اوایل ماه ربیع الاول وقوع یافت. (67)

دیگر از موارد رقابت این بود که چون جوانان شیعه کرخ هنگام رفتن به زیارت کربلا، منجنیق‏ها و محمل‏های مخصوصی را با خود حمل می‏کردند، جوانان اهل تسنن نیز در موقع رفتن به زیارت قبر مصعب بن زبیر، منجنیق‏های مجللی با خود می‏بردند. (68)

ملاحظه می‏شود که در این معارضه‏ها که گاهی به زد و خورد هم کشیده می‏شد، در حقیقت رقابت‏های محله‏ای در کار بوده است که هر محله‏ای می‏خواست قدرت خود را به رخ طرف بکشد و در هیچ چیز از محله رقیب عقب نیفتد و آن را نمی‏توان به حساب اختلاف میان سنی و شیعه گذاشت، (69) به احتمال قوی در این رقابت‏ها و اختلافات، دست پنهانی حکام وقت نیز در کار بوده است و قرائنی هم درباره اقدام فرمانروایان در ایجاد اختلاف به صورتهای مختلف در دست است از جمله اینکه عضد الدوله دیلمی هر گاه احساس می‏کرد، چند تن از رؤسای قبایل به یکدیگر نزدیک شده‏اند، به مردی به نام محمد بن احدب که می‏توانست خط هر کسی را مانند او بنویسد دستور می‏داد نامه‏هائی از طرف هر یک از آنها برای دیگری یا دیگران بنویسد و مضمون نامه‏ها را طوری قرار می‏داد که موجب اختلاف میان آنان شود. (70)

مطلبی که در این مورد نباید از نظر دور داشت این است که اختلافات و نزاعهایی که میان دسته‏جات و محله‏های مختلف با دستاویز قرار دادن مذهب، رخ می‏داد، منحصر به سنی و شیعه نبود، در همان ایام نزاع و زد و خورد میان شافعیان و حنبلیان در بغداد (71) و نیز میان حنبلیها و اشاعره در همان شهر و در ری میان شافعیها و حنفیها رخ می‏داده است (72) به این مطلب نیز باید توجه داشت که در قرنهای چهارم و پنجم تعصبات مردم عامی در اختلافات مذهبی راه یافته بوده و از این رهگذر زد و خوردهای خونین جریان می‏یافته است.از همین بابت بوده که دسته‏هایی از قبیل فضلی و مرعوشی در بغداد و خوزستان و صدقی و سمکی در سیستان و عروسیه و اهلیه در سرخس به وجود آمدند.

در مورد معارضه میان سنی و شیعه، نوعی رقابت وجود داشت که می‏توان گفت رقابت‏ محله‏ای نبود و منشأ دیگری داشت و آن رقابت فضائل خوانان بود که در برابر مناقب‏خوانان اشعاری در فضائل صحابه می‏خواندند. (73)

قهر و آشتی

گفته شد که از ابتدا میان سنی و شیعه، دشمنی و اختلافی که آنان را از یکدیگر جدا سازد و باعث شود که با همدیگر به زد و خورد بپردازند، وجود نداشت و اگر گاهی به دشمنی و جنگ با همدیگر می‏پرداختند در اثر فتنه‏گریها و تحریکاتی بود که به منظورهای مختلف و به صورت‏های مختلف برای ایجاد تفرقه میان آنان انجام می‏یافت. بنابراین هر گاه عوامل اختلاف وجود داشت جنگ و خونریزی هم وجود داشت و هر گاه آن عوامل به علل و مناسباتی، دست از تحریکات و فتنه‏گری برمی‏داشتند، آشتی و دوستی برقرار بود، در قرن چهارم و در اوایل قرن پنجم در بیشتر موارد، معارضات و اختلافات و گاهی جنگ و خون‏ریزی در جریان بود، اما از اواخر نیمه اول قرن پنجم و نیمه دوم آن قرن و در اوایل قرن ششم، در بسیار از مواقع طرفین در حال آشتی و دوستی بودند و با همدیگر به زیارت می‏رفتند و برخوردشان دوستانه بود.

از جمله مواردی که در قرن چهارم میان طرفین توافق و دوستی برقرار گردید و هر دو فرقه با هم به زیارتگاهها و مساجد رفتند در سال 369 بود. (74)

در قرن پنجم، در سال 442 سنی و شیعه بغداد با یکدیگر متحد شدند، اهالی محله کرخ(مهمترین محله‏های شیعه)به محله دروازه نهر القلاّیین(از محله‏های اهل تسنن) رفتند و در آنجا نماز گزاردند و در مشهد (کاظمیه)در اذان حی علی خیر العمل گفتند و اهل محله قلایین در مسجد عتیق و مسجد محله بزازان، الصلوة خیر من النوم گفتند و دو گروه با یکدیگر آمیزش و آشتی کردند و به زیارت مشهد علی علیه السّلام و حسین علیه السّلام رفتند و در محله کرخ بر صحابه طلب رحمت نمودند، در روز اول ذیحجه باز عازم زیارت مشهد کربلا و کوفه(نجف)شدند، مردم محله نهر الدجاج(که پیرو تسنن)بودند و اهل محله کرخ پرچمهای رنگ آمیزی و طلا کاری شده بیرون آوردند، دو فرقه سنی و شیعه با هم گرد آمدند و به مسجد جامع شهر(شهر بغداد) رفتند، در آنجا پرچم‏های محله باب الشام و کوچه دار الرقیق را، به استقبالشان آوردند، سپس در حالی که علامتها در برابرشان در حرکت بود، برگشتند، و از محله کرخ، عبور کردند، اهل آن محله، در مقابل پای ایشان پول نثار کردند.

ترکان و اهل سنت با هم به زیارت رفتند و این، امر بی‏سابقه‏ای بود. (75)

در این سالها گاهی آشتی مبدل به دشمنی می‏گردید و وقایع ناگواری رخ می‏داد، باز آشتی و دوستی برقرار می‏شد.از جمله در ماه‏ شعبان سال 502 اهل سنت با کمال آراستگی برای زیارت قبر مصعب بن زبیر بیرون آمدند، مردم هر محله‏ای جداگانه با زینت و آلات کامل حرکت می‏کردند، اهالی محله باب المراتب، فیلی که از چوب ساخته بودند، در حالی که گروهی مسلح بر آن سوار بودند با خود حرکت می‏دادند، چون به محله کرخ رسیدند، شیعه با بخور و عطریات و آب یخ از آنها استقبال کردند و شادمانی نمودند و به مشایعت ایشان پرداختند تا از کرخ خارج شدند، و در نیمه آن ماه شیعه به زیارت قبر موسی الکاظم رفتند. (76)

از مجموع این جریانات، به خوبی معلوم می‏شد که نزاعها و زد و خوردهای سنی و شیعه انگیزه اعتقادی نداشته و در نتیجه فتنه‏انگیزی عواملی که تفرقه را به سود خود می‏دانسته‏اند، بوده است، و به اصطلاح امروز جنبه سیاسی داشته است، و اگر به اعتقاد مربوط بود، دوستی و صمیمیت معنی نداشت.

محله کرخ و مسجد براثا

در بررسی تاریخ شیعه در قرنهای چهارم و پنجم، نام محله کرخ و مسجد براثا، بسیار به میان می‏آید، از این روی در پایان این مقال، مناسب است که از این دو مکان نیز سخنی گفته شود:

یاقوت گوید:

کرخ به فتح پس سکون و خاء نقطه‏دار، به گمان من، لفظ عربی نیست و همانا این لفظ نبطی است، وی چند ناحیه در عراق را که کرخ نامیده می‏شده است، ذکر کرده و در مورد کرخ بغداد گفته است که دود بازارهای بغداد، دیوارهای شهر را سیاه می‏کرد و منصور(دوانیقی-بنا کننده شهر بغداد)از این بابت اذیت می‏شد، از این روی بازارها را به محله کرخ منتقل کردند و باز گوید کرخ نخست در وسط بغداد بود و محله‏های دیگر در اطراف آن بود، اما اکنون(در اوایل قرن هفتم)محله‏ای است تنها در وسط ویرانه‏ها. (77)

در قرن‏های چهارم و پنجم قسمت غربی بغداد کرخ نامیده می‏شد و در آن مسجدهایی برای اقامه نماز جمعه قرار داشت. (78) کرخ در آن زمان آبادترین محله‏های بغداد بوده، توانگران بغداد و قسمت مهمی از بازرگانان در آن می‏زیسته‏اند. (79)

تمامی ساکنان کرخ شیعه امامی(جعفری یا اثنی عشری)بودند و در اطراف آن چند محله که ساکنان آنها از مذاهب تسنن پیروی می‏کردند، سکونت داشتند.

در میان قسمت شرقی و سمت قبله کرخ محله باب البصرة قرار داشت که مردم آن سنّی حنبلی بودند، در جنوب کرخ محله نهر القلایین بود که آنها نیز حنبلی مذهب بودند، در سمت چپ قبله کرخ، محله باب المحول بود که آنها هم اهل تسنن بودند. (80)

این موقعیت باعث شده بود که محله کرخ، به غیر از اوقاتی که میان سنی و شیعه آشتی و دوستی برقرار بود، مرتب در معرض حمله و هجوم قرار بگیرد و به جز در ایام عاشورا و غدیر که مراسم و مردم آن محله مورد هجوم یا معارضه قرار می‏گرفتند، در مواردی به تحریک رجال حکومت یا علل دیگر به آن محل حمله می‏شد و اموال مردم و سرمایه تجار به یغما می‏رفت، (81) و خود محله به آتش کشیده می‏شد، به همانگونه که قبلا گفته شد این اعمال در اثر منظورهای خاصی انجام می‏یافته و به هیچ وجه جنبه اعتقادی نداشته است، از جمله اینکه در سال 361 ابو الفضل وزیر(وزیر عز الدوله)در بغداد، چون برای پرداخت مقرری به سپاهیان و اطرافیان خود، به پول احتیاج داشت، اقدام به مصادره اموال مردم کرد، از اهل ذمه شروع نمود، آن‏گاه به سراغ مسلمانان رفت، طوری شد که در مساجد و کنیسه‏های یهودیان و کلیساهای مسیحیان و در همه جا به او نفرین می‏کردند، در میان حاجبان او مردی بدخوی و پست فطرت بود که به دستاویز تعصبی که نسبت به اهل سنت نشان می‏داد، به محله کرخ که مرکز شیعه و محل زندگی تجار بزرگ بود، حمله برد، آنجا به سختی آتش گرفت و سرمایه‏های مردم تلف شد. (82)

باز در سال 363 که میان عز الدوله و سبکتکین سردار با قدرت ترک اختلاف و دشمنی وقوع یافته بود، طرفداران سبکتکین که فرقه‏ای منسوب به تسنن بودند، با شیعه(که هواخواه دیلمیان بودند)به جنگ برخاستند، عده شیعه چون نسبت به مهاجمین اندک بود، در داخل محله کرخ تحصّن اختیار کردند، خونها ریخته شد از محارم هتک حرمت شد، کرخ دوباره آتش زده شد، بازرگانان تنگدست گردیدند، عیاران سرمایه‏های آنان را چپاول کردند، شیعه برای عز الدوله دیلمی شعار می‏دادند و اهل سنت برای سبکتکین و ترکان. (83)

مسجد براثا

ابن حوقل گفته است که مسجد براثا در جانب غربی بغداد است و آن را امیر المؤمنین علی صلوات اللّه علیه، احداث کرده است. (84) اما بنا بگفته یاقوت حموی براثا با ثاء سه نقطه(بر وزن برایا)که محله‏ای بود در جهت قبله کرخ و جنوب محله باب المحول. در آن محله مسجد جامعی بود که شیعه در آن نماز می‏گزاردند.براثا قبل از بنای بغداد قریه‏ای بود که به گمان مردم چون علی(علیه السّلام)رهسپار جنگ با خوارج حروریه نهروان می‏شد از آن قریه عبور کرد، و در گوشه‏ای از آن مسجد نماز گزارد.مسجد و محله مزبور، ویران گردیده و من-یاقوت، نیمه آخر قرن و اوایل قرن هفتم-بقایایی از دیوارهای مسجد را درک کردم.مسجد براثا- قبل از قرن چهارم و اوایل آن قرن-مسجدی بود که شیعه (85) در آن اجتماع می‏کردند و سخنانی می‏گفتند که بر خلیفه گران می‏آمد.

خلیفه الراضی دستور داد به آن مسجد هجوم بردند و هر کس در آن جا بود دستگیر ساختند و مسجد را با خاک یکسان کردند، شیعه به بجکم ما کأنی امیر الامراء (86) بغداد، اطلاع دادند و او به اعاده بنای مسجد و وسعت دادن و استحکام آن فرمان داد و در بالای آن نام الراضی را نوشت و از این پس تا بعد از سال 450 نماز در آن برپا می‏شد و از آن به بعد تعطیل گردید. (87)

در این باره نوشته ابن الجوزی باید صحیحتر باشد که می‏گوید:

مقتدر خلیفه اطلاع یافت که رافضیان در مسجد براثا اجتماع می‏کنند و به شتم صحابه می‏پردازند، در روز جمعه از ماه صفر سال 313 فرستادگان خلیفه به مسجد حمله بردند، سی تن را مشاهده کردند که مشغول ادای نماز جمعه بودند و از کسانی که در نماز به مقتدر اقتداء کند بیزاری می‏جستند، تفتیشی که از آنها به عمل آمد، مهرهایی از گل سفید یافتند که بر روی آنها چنین نقش شده بود محمد بن اسماعیل الامام المهدی ولی اللّه، آن گروه را به زندان افگندند، سپس فتوایی را از چند تن از فقها ارائه کردند که مسجد براثا در حکم مسجد ضرار است و اگر ویران نشود مرکز دعوت قرامطه خواهد شد.

به موجب فتوای مزبور، به دستور مقتدر، مسجد را خراب کردند و آن را به گورستان تبدیل نمودند تا مردگان در آن دفن شوند. (88) در سال 328، همانطور که گفته شد بجکم ترک مسجد براثا را دوباره با آجر و گچ بنا کرد و سقف آن را با تخته منقش از چوب ساج پوشانید و در بالای آن نام الراضی خلیفه را نوشت. (89)

وجه صحیح‏تر بودن گفته ابن الجوزی این است که بعید است خلیفه‏ای دستور ویران ساختن را بدهد و یکی از خدمتگزارانش بلافاصله دستور تجدید بنا را بدهد، بدانگونه که یاقوت گفته است.

در سال 420 در خطبه‏ای که در مسجد براثا خوانده می‏شد، سخنانی از زبان یکی از فرقه‏های تشیع ایراد می‏گردید خلیفه القادر دستور داد خطیب را دستگیر کردند و خطیب دیگری بنام ابو منصور را به جای او قرار دادند، ابو منصور به رسم خطبای اهل تسنن با پشت شمشیر بر منبر زد و در خطبه خود نام علی علیه السّلام را مقدم نداشت و سخن خود را با این جمله به پایان برد که خداوندا مسلمانان و هر کسی را که علی علیه السّلام را مولای خود می‏داند بیامرز، در این وقت عامّه مردم آجر به طرف او پرتاب کردند تا چهره‏اش خون آلود شد. خلیفه در نامه‏ای که در این باره نوشته بعد از حملات شدیدی که به شیعه کرده گفته است آجر همچون باران به سر و روی ابو منصور خطیب فرو می‏ریخت، کتفش از جا درآمد، بینی او شکست و صورتش خون‏آلود شد.

شیعه از جهات دیگر نیز در صدد آزار ابو منصور برآمدند. در جمعه بعد برای اینکه مبادا فتنه‏ای به پا شود، از اقامه جماعت و ایراد خطبه در مسجد براثا خودداری شد. (90)

این بود مختصری از اوضاع سیاسی و اجتماعی شیعه در عصر سید بزرگوار شریف رضی تا خواننده مقاله خود به اهمیت و اجلال آن سید کریم النفس پی ببرد.

پا نوشت‏ها

(1)-مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام الشیعه القرن الرابع، (نوابغ الرواة فی رابعة المئات)نام متجاوز از هزار تن از علما و محدثان شیعه قرن چهارم را با مختصری از شرح حالشان، ذکر کرده است.

(2)-کتاب انتصار، ظاهرا نخستین کتاب درباره مسائلی است که از مختصات فقه شیعه به حساب می‏آمده و شریف مرتضی مدارکی از کتاب و سنت و آراء موافقی از فقهای مذاهب دیگر اسلامی برای آنها آورده است و نیز باید آن کتاب جزو نخستین کتابهایی به حساب آید که درباره تقارن میان فقه شیعه و فقه دیگر مذاهب اسلامی تألیف شده است کتاب الخلاف شیخ طوسی در همین زمینه است اما مفصلتر که شیخ در آن کتاب در هر مسأله‏ای ابتدا عقیده هر یک از مذاهب اربعه را درباره آن مسأله ذکر می‏کند، آنگاه رجحان عقیده شیعه را با استناد به کتاب و سنت در خصوص آن بیان می‏دارد.

(3)-شام در آن زمان، شامل لبنان و اردن هم شده است فلسطین را هم جزو شام به حساب می‏آورده‏اند.

(4)-شام در آن زمان، شامل لبنان و اردن هم شده است فلسطین را هم جزو شام به حساب می‏آورده‏اند.

(5)-مقصود از جزیره در اینجا اراضی میان دجله و فرات، در شمال عراق و در مجاورت شام، می‏باشد.

(6)-ممکن است مقصود از دو شهر مرزی، حلب و حما باشد در شمال و در حدود مرزهای روم شرقی که در بسیاری از مواقع با مسلمانان در حال جنگ بود.

(7)-رسائل خوارزمی از صفحه 160 تا 172، چاپ بیروت مطبعه دار الحیاة.

(8)-معجم البلدان در کلمه قاسان، مقصود از شیعه امامی، شیعه جعفری یا اثنی عشری است.

(9)-کرج عربی شده کلمه کره می‏باشد، این شهر در آن زمان از مراکز عمده شیعه بوده و چون ابو دلف(به ضم دال و فتح لام) از سرداران معروف مأمون عباسی و از دلاوران و اسخیای آن روزگار در آبادانی آن کوشش بسیاری به کاربرد، به کرج ابو دلف شهرت یافت، شهر کنونی اراک قرنها بعد از آن احداث شد.

(10)-سفرنامه صفحه 116.

(11)-اقتباس از رسائل خوارزمی صفحه 65-مقدسی گوید در بغداد غلبه با حنبلی‏ها و شیعه است-احسن التقاسیم صفحه 126.

(12)-احسن التقاسیم صفحه 96 از سخن مقدسی در همین مورد معلوم می‏شود که میان شیعه و معتزله منافاتی قائل نبوده است.

(13)-مقدسی صفحه 179.

(14)-مقدسی صفحه 126.

(15)-سیوطی در تاریخ الخلفا صفحه 231.

(16)-رسائل خوارزمی صفحه 166 چاپ بیروت.

(17)-کتاب النقض از صفحه 77 تا صفحه 80 چاپ تهران- در تاریخ شیعه، گویا نخستین کسی که در راه اظهار عقیده و بیان فضائل اهل بیت علیه السّلام دست و زبانش را بریدند، رشید هجری و بعد از او میثم تمار بود که اولی به دستور زیاد بن ابیه و دومی به دستور پسرش عبید اللّه بن زیاد و پس از شکنجه‏های بسیار به شهادت رسیدند.

(18)-ثعالبی در یتیمة الدهر ج 3، ص 183، چاپ دمشق.

(19)-ثعالبی در یتیمة الدهر ج 3، ص 38، چاپ دمشق.

(20)-کتاب الانصار شریف مرتضی ص 39، چاپ نجف.

(21)-در اختلافاتی که میان سنی و شیعه رخ می‏داد، در مواردی از ذکر حی علی خیر العمل در اذان جلوگیری می‏شد.

(22)-نشوار المحاضره ج 2، صفحه 133، چاپ لبنان.

(23)-ابن الجوزی در کتاب المنتظم ج 8، ص 172، چاپ هند.

(24)-تاریخ العبر ابن خلدون، ج 3، ص 460، چاپ بیروت- جمله الصلوة خیر من النوم را که تثویب نامیده می‏شود بسیاری از اهل تسنن در نماز صبح بعد از حی علی الفلاح یا بعد از اذان می‏گویند.

(25)-النجوم الزاهرة، ج 4، ص 32.

(26)-النجوم الزاهرة، ج 4، ص 58، چاپ دار الکتب مصر.

(27)-نشوار المحاضره، ج 2، ص 133.

(28)-المنتظم، ج 8، ص 43، از این شعار هم به دستور طغرل سلجوقی جلوگیری شد.

(29)-شرح حال و عقاید بربهاری در کتاب وهابیان بخصوص در چاپ دوم آمده است.

(30)-قاضی تنوخی در نشوار المحاضره، ج 2، ص 134، چاپ بیروت.

(31)-رسائل بدیع الزمان، ص 50.

(32)-یتیمة الدهر، ج 1، ص 512، چاپ دمشق.

(33)-معجم الشعراء در چند مورد از جمله در صفحه 328.

(34)-کتاب المنتظم، ج 7، ص 15.

(35)-تکملة تاریخ الطبری، ص 183.

(36)-مرآت الجنان، ج 3، ص 247، مقصود عزارداری به طور علنی بود.

(37)-النجوم الزاهرة، ج 4، ص 218.

(38)-الکامل فی التاریخ، ج 7، ص 51، چاپ مصر.

(39)-الخطط، ج 2، ص 289، چاپ بیروت.

(40)-النجوم الزاهرة، ج 4، ص 126، چاپ دار الکتب مصر.

(41)-اتعاظ الحنفا، ج 2، ص 67، چاپ مصر.

(42)-مقابر قریش قبرستانی در بغداد که از هنگام مدفون شدن امام موسی الکاظم علیه السّلام و امام محمد الجواد علیه السّلام در آن، نام کاظمیه یا کاظمین را پیدا کرد.

(43)-تکملة تاریخ الطبری ص 187.

(44)-المنتظم ج 7، ص 16.

(45)-المنتظم ج 7، ص 206.

(46)-طبقات اعلام الشیعه فرالقرن الرابع، ص 153.

(47)-از جمله در سال 422 و در هنگامی که آل بویه ضعیف شده و رو به اضمحلال می‏رفتند کاروانی از قم به عزم زیارت کربلا وارد بغداد شد، مردم محله باب البصره(که تعصب خاصی در تسنن داشتند)به کاروانیان حمله کردند، سه نفر را به قبل رسانیدند و جمعی را مجروح ساختند و در همین وقت زیارت مشهد در مقابر قریش(کاظمیه)ممنوع شد(ابن اثیر ج 7، ص 356).

(48)-تکمله تاریخ الطبری ص 121 و 159.

(49)-ابن الجوزی ج 8، ص 179.

(50)-کتاب النقض ص 452.

(51)-کتاب النقض ص 608.

(52)-در زمان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در مدت کوتاهی رنگ سبز شعار آل علی علیه السّلام بود، باز قرن هشتم هجری شعار به رنگ سبز برای سادات علوی رسمیت یافت که شرح آن در تاریخ مذهبی قم آمده است.

(53)-یتیمة الدهر ثعالبی ج 3، ص 20، چاپ دمشق.

(54)-ابن تغری بردی در النجوم الزاهره ج 4، ص 32.

 (55)-مسعودی درباره غفلت و بی‏اطلاعی اهل شام و عراق در آن زمان داستانهای عجیبی ذکر کرده که از روی آنها می‏توان دریافت که آن مردم چرا به آسانی تحت تأثیر مکر و فریب معاویه و امثال او قرار می‏گرفتند.

(به مروج الذهب چاپ لبنان ج 3 ص 32، ببعد مراجعه فرمائید).

(56)-تاریخ بخارا تألیف ابو بکر نرشخی از آثار نیمه اول قرن چهارم، چاپ تهران.

(57)-کتاب القصص و القصاص ص 67، به نقل از کتاب القصاص ابن الجوزی.

(58)-کتاب البخلا جاحظ ص 49، چاپ دار المعارف مصر.

(59)-کتاب المنتظم ابن الجوزی ج 5، ص 122.

(60)-کتاب المنتظم ج 7، ص 88.

(61)-سفینة البحار ج 2، ص 433، چاپ نجف و شرح جامع الصغیر سیوطی ج 1 ص 5، و ج 2 ص 59.

(62)-ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب ج 1، ص 72، چاپ مصر.

(63)-ثعالبی در یتیمة الدهر ج 1، ص 206، چاپ دمشق.

(64)-ابن اثیر ج 7 ص 51.

(65)-ابن کثیر ج 11، ص 325، مصعب(به ضم میمم و سکون صاد و فتح عین)برادر عبد اللّه زبیر که در جنگ با عبد الملک مروان، در ناحیه مشکن(بر وزن مغرب)کشته شد و در همانجا که در ده فرسنگی ناحیه بغداد واقع بوده، مدفون گردید.

(66)-ابن الجوزی ج 7، ص 206.

(67)-البلدایه و النهایه ج 11، ص 325.

(68)-کتاب المنتظم ج 8، ص 78.

(69)-تا سی چهل سال اخیر نیز در ایام سوگواری مخصوصا روز عاشورا، رقابتهای محله‏ای وجود داشت که گاهی به تصفیه حساب و زد و خورد می‏انجامید.

(70)-ابن اثیر ج 7، ص 106.

(71)-ابن اثیر ج 8، ص 131.

(72)-ابن الجوزی ج 8، ص 163.

(73)-در اوایل این مقاله درباره مناقب خوانان، سخن گفته شده است.

(74)-مسکویه در تجارب الامم ج 6، ص 607، چاپ مصر.

(75)-ابن الجوزی ج 8، ص 145 و 146.

(76)-ابن اثیر ج 8، ص 256.

(77)-معجم البلدان ج 4، ص 252، چاپ لایپزیگ.

(78)-ابن حوقل(صوره الارض)ص 216 چاپ مکتبة الحیات بیروت.

(79)-استخری(المسالک و الممالک)چاپ دار القلم قاهره.

(80)-یاقوت ج 4، ص 255.

(81)-تجارب الامم مسکویه ج 6، ص 308 و 309 در ضمن وقایع سال 361.

(82)-مسکویه ج 6، ص 308 و 309.

(83)-مسکویه ج 6، ص 328.

(84)-صورة الارض، ص 316.

(85)-شیعه در اینجا، اعم است از اسماعیلیه و فرقه‏های دیگر.

(86)-منصب امیر الامرایی در آن عصر بالاترین مناصب حکومتی بود و بجکم با آنکه جزو غلامان خلفا به حساب می‏آمد، چنان قدرتی یافت که بر خلیفه تسلط پیدا کرد و به امیر الامرایی رسید.87-معجم البلدان ج 1، ص 532.

(87)-معجم البلدان ج 1، ص 532.

(88)-المنتظم ج 6 صفحه 195.

(89)-المنتظم ج 6، ص 317.

(90)-المنتظم ج 8 صفحه 41 و 43 در این صفحات متن نامه خلیفه درباره مسجد براثا آمده است.